



معصومه فرمانی کیا - ۴۰-۵۰ سال پیش امید دامادهای محله بوده است. بیشتر تازه دامادهای محدوده میدان دودی حاجی را با لباس های دست دوز و باکیفیتش می شناسند و می دانند وقتی کت وشلوارشان را حاجی می دوزد، دست کم ده سال نیازی به خرید کت وشلوار نو و تازه ندارند. پیدا کردن او با اینکه محل کارش در طبقه فوقانی ساختمانی قدیمی قرار دارد، خیلی سخت نیست. در گرمای سر ظهر اولین روزهای شهریور از پله های کوچکی که پیچ ملایمی می خورد، بالا می رویم. طبقه فوقانی ساختمان «دانش» را چند حجره قدیمی تشکیل می دهد. تا رسیدن به آخر سالن، صاحب حجره هایی که پیر و سالمندان با چشم های متعجب از پشت عینک ته استکانی براندازمان می کنند؛ شاید هم پیرایشان جای سؤال باشد که یکن زن اینجا چه می کند؟! روی یکی از درهای چوبی انتهای سالن نوشته است: «خیاط نعمتی». در را به اتاقی باز می کنیم که میدان دودی را بزرگ در قاب پنجره اش دارد. نگاه مشتاق ما از دید حسین نعمتی، خیاط سال خورده، پنهان نمی ماند. شاید برای همین است که قبل از هر موضوعی می گوید: «این حجره بهترین چشم انداز را دارد، چون نمای میدان کاملاً در دید است». تعریف می کند: «زیبایی کارگاه ما در زمستان هایی که برف همه جا را سفیدپوش می کند، تماشایی تر است». این حرف نگاهمان را تا دوردست های خیابان با خطممتد ماشین ها می کشاند. فضای کارگاه شامل دواتاقی بزرگ و تودرتو می شود، درحالی که بخش گرفتن سفارش و تحویل کار مجزا است. زمزمه تصنیف زیبای «تو ای پری کجایی» که از صوت پخش می شود، نمی گذارد صدایی بیرون رود. حالا سال هاست که چرخ ها سکوت کرده اند و صدایی از چرخ بلند نمی شود، مگر گاهی دوست و آشنایی به بهانه تعمیر یا پرسش یا برای احوال پرسی در اتاق را بکوبد و سراغ حاجی را بگیرد.

اینکه  
۸۰ و چند سال  
از عمرش  
می گذرد،  
سرحال و بانشاط  
است. متولد  
۱۳۱۲ عید آباد  
مه ولات  
ترت حیدریه  
است

## حکایت مهربانی خیاط با پرندگان

سقف شیروانی اتاق، لانه کبوترهاست؛ به همین دلیل کبوترها عادت کرده اند جلوی ایوان، مانند جلوی پنجره، دانه بچینند. نعمتی همیشه برای کبوترها یک پلاستیک پُر از گندم آماده دارد، زمستان و تابستان ندارد، صبح به صبح که می آید، اول آب و دانه آن ها را می گذارد و بعد با اشتیاق نوک زدن و دانه چیدن آن ها را تماشا می کند. می گوید: «مهربانی با پرندگان گره خیلی از کارهایش را باز کرده است». البته این باور و اعتقادی است که او دارد و به آن سخت پایبند است.

در اتاق اگر دقیق شوی خیلی چیزها را می توانی پیدا کنی که سن و سال دار و قدیمی اند؛ از کارنامه سال پنجم صاحب مغازه که هر از گاهی برای مرور خاطرات نگاهش می کند تا نرخ نامه میوه و تره بار در سال ۱۳۱۹ و حتی قرقره های نخ ابریشمی که ۴۰ سال پیش از انگلستان آورده و بانخ آن، دکمه می زده است.

او حالا سفارشی برای کار ندارد و گواه این موضوع و بترین خالی مغازه است که

چوب رختی های خالی را به دل خودش کشیده؛ با این حال حاجی مقید است هر صبح سرکار حاضر باشد و خودش را سرگرم و مشغول کند. گاهی کسی از خیاطان دور و نزدیک، اگر اشکالی داشته باشد، سراغ استاد می آید و او هم بی هیچ چشم داشتی، دانسته هایش را در اختیار آن ها می گذارد.

## فوتی که استاد یادم داد

چهار پایه را می گذارد تا کمی استراحت کند. با اینکه ۸۰ و چند سال از عمرش می گذرد، سرحال و بانشاط است. متولد ۱۳۱۲ عبدال آباد مه ولات تربت حیدریه است. می گوید: «تا ششم ابتدایی درس خواندم، اما شش کلاس آن زمان برای خودش کلی سودا به حساب می آمد و کلی می شد روی آن حساب کرد. به همین خاطر سال ۱۳۳۲ در باشگاه افسران مشغول به خدمت شدم. بعد از دوران خدمت دوست داشتم سراغ خیاطی بروم و شاگرد پسرعموم شدم که بعدها پدر خانم شد؛ کسی که برایم حکم استادی هم داشت و کم کم فوت و فن های کار خیاطی را به من یاد داد. تبحر او آن قدر بود

